



بومردی بصیر جان نام
منظری خوشتر از نام
بویوسف مصرا بن سبالی

شاد بودند با شاد بود
شاد بودند با شاد بود
شاد بودند با شاد بود

روزگاری خسته زین چنین نبود
شاد بودند با شاد بود
شاد بودند با شاد بود

شاه را شد ز عالم افروزی
زلفش برک آب شکیبست
خواست تا با بوی فشانه نری
کوید از راه عشق ساری او
غنجی کل گمشاد سر و بلند
گفت کای پنج بنده فریاد

جامه پروزه کون رپروزی

شد به پروردگسید از نزار

روزگوتاه بود و قصه دراز
شب ز شای شیان رست
رو آیین بانوانه بجای
داستانه بد نوازی او
بست بر برک کل شامه قیام
اشرف فرج آفرین خوانست



من و بهتر ز من نمراد کینر
چون ز فرمان شایسته کینر

از زمین بوسی تو گشته عزیز

زنت باشد که پیش حق تو نش

در کشاید دکان سر که فروش
گویم ار شده بود صداع پدید

حکایت گفتن ز خسته افلیم چو پسته

تا کسید از غنیمت غلغله
کرد آن باغ کشت چو سنان
بانش آید دید کرد شتاب

بهر چه بود زین چنین نبود
بهر چه بود زین چنین نبود
بهر چه بود زین چنین نبود

باده در دست و غنیمت در دهان
مست خوشش می گوید کردند
حق می آید پیش تو کردند

کرد همای خاند و باغ
روزی آزاده بزرگ نه نزد
آید او را باغ نهان بود

بوستانی لطیف شیرین کار
دستان زان لطیف بودار
تا شب اجازت طمیکرند

گاه و بیکاه میوه بخوردند
هم زمان از شاد طردی
هم فرج از کوشه در خردی

چون شب از شک کیند علم
نقوه را زین کشتید تلم
عیش خوشن و خوشان از زبان